

در حاشیه‌ء درگذشت شاعر و انسانی بزرگ:

## تجلی سکولاریسم در تشییع جنازه‌ء

### شاملو

«... ده هزار نفر با متانت حرکت می کردند، چیزی بجز سرود (ای ایران) و شعر برای خواندن نبود». (از یک گزارش عینی)

مرگ به تعبیری مرحله ای ست از زندگی بشر یا حدی بر آن، و اهمیت مراسم و آیین هایش اگر از تولد و ازدواج بیشتر نباشد، کمتر نیست. در کلیهء ادوار تاریخ و نزد همهء اقوام چنین آیین هایی وجود داشته و البته اهمیت و کارکردهای ویژهء خود را در قوام و حفظ مناسبات اجتماعی - از هر نوع - دارا بوده و سبب ماندگاری آن ها هم همین است. برخی هم پیدایش این آیین ها را فصل ممیز زندگی انسان از دیگر حیوانات برشمرده اند. در فرهنگ ملل گوناگون سنت دفن، واگذاشتن بر فراز تپه ها یا سوزاندن مردگان را داریم تا مومیایی کردن در مصر باستان و نیز سنت های مربوط به احترام مردگان و سنگ قبر و کتیبه و نقش روی آن (هنر تدفین یا *Art funèbre*) و بالاخره تشییع و مجالس ترحیم و آداب هر یک از آن ها... که همهء این موارد به هیأت دین و زیر چتر و توجیه آن عملی می شود.

در کشورهایمانند فرانسه که از عصر روشن نگری به بعد، اندیشهء آزاد و جدایی دستگاه دین از دولت مستقر شده نیز در بسیاری از موارد می بینیم که مراسم تدفین و بزرگداشت مردگان از طریق کلیسا و حضور کشیش می گذرد، حتی اگر فرد درگذشته هرگز به کلیسا قدم نمی گذاشته است. با وجود این، مراسم تدفین غیر مذهبی هم به خواست فرد درگذشته یا خانواده و دوستان او وجود دارد. در ایران، این مراسم را همیشه مذهب عهده دار بوده است. حتی از مشروطیت به بعد که قانون عرفی هم به نوعی حاکم شد، باز این گونه قضایای شخصی در حوزهء مذهب و آیین های رسمی و معتبر باقی ماند. در حاکمیت جمهوری اسلامی و ولایت فقیه البته اوضاع سخت تر شده است. کلیهء شؤون زندگی فردی و اجتماعی از پیش از تولد تا بعد از مرگ همه با توجیه دینی همراه است. اگر برخی از حوزه های فردی و اجتماعی توانسته است از حوزهء دینی فرار

کند، اما حوزه مرگ تا کنون در اسارت مذهب و توجیحات آن قرار داشته است. نکته اینجا ست که در «تفکر دینی» (به گفته ادونیس شاعر بزرگ عرب و دوست شاملو) «انسان نه برپایه انسان بودنش، بلکه برپایه ایمانش ارزش گذاری می شود». و به همین دلیل است که هزاران نفر از مخالفان رژیم که به نام کفر و ارتداد و محاربه با خدا تیرباران شدند نه زنده شان و نه مرده شان حق هیچ گونه احترام و سوگواری نیافتند و مثلاً در قبرستان خاوران (لعنت آباد!) در گودال های دستجمعی به خاک سپرده شدند و هنوز حتی سنگ قبرها که خانواده ها گذاشته اند شکسته می شود.

اما سکه زندگی يك رو ندارد، بلکه با دیالکتیک و تضاد است که زندگی جریان می یابد. مبارزات حق طلبانه مردم در عرصه های مختلف و حضور مستمر آنان در صحنه های اجتماعی و سیاسی باعث می شود که در عین «حاکمیت مطلقه» دین و ولایت فقیه» جوانه های اندیشه و عمل سکولار و غیر مذهبی و حتی ضد مذهبی در همه جا ریشه بدواند. قوانین تکامل اجتماعی با هرگونه سلطه مطلق و يك جانبه ناسازگار است. همین واقعیات و تجربه زندگی بشر بود که خود را در اسطوره شکل گیری نطفه موسی در کاخ فرعون نشان می داد، چنانکه هسته های مقاومت در دل نظام های سرکوبگر و در جهت براندازی آن ها شکل می گیرد. بسیاری از پیشروان اندیشه آزاد و غیر خدایی و حتی ضد خدایی از دل دستگاه مذهب و کلیسا در آمده اند مثل اسپینوزا و فرانسوا رابله. در ایران آنهمه تبلیغات و سرکوب و تعزیر برای وادار کردن مردم (از کودکان و بزرگسالان) به پذیرش ایدئولوژی حاکمان، خوشبختانه دارد نتیجه عکس می دهد. برای مثال، گزارش رسمی سازمان فرهنگی و هنری وابسته به شورای شهر تهران حاکی ست که ۸۶ درصد از دانش آموزان نماز نمی خوانند چنانکه ۷۵ درصد از مردم ایران نیز نماز نمی خوانند. همانطور که روزی زهد انقلابی و عدم تجمل و حتی پنهان شدن زنان در زیر چادر نوعی دهن کجی به فرهنگ مسلط شاهنشاهی بود، امروز خلاف دین عمل کردن و امتناع از پذیرش رسوم و آیین هایی که مورد حمایت رژیم است به امری مورد علاقه شدید جوانان تبدیل شده است. قرن ها دیکتاتوری به مردم آموخته است که هرچه ممنوع شود لابد زیانی برای طبقه حاکم داشته و سودی برای مردم؛ پس باید آن ممنوعیت را زیر پا گذارد. چه بهتر! حیات اجتماعی با تنوع، پلورالیسم، تقابل و تبادل آراء معنا می دهد.

باری، در ایران، **وحدت دین و دولت** را با سرنیزه و شکنجه های مستمر خواسته اند بر مردم تحمیل کنند اما روحیه رهایی طلبی نمی تواند به سادگی تسلیم شود و جوانه **جدایی دین و دولت** از دل همین جامعه سر بر می آورد، از قوه به فعل و از سخن به عمل در می آید. من سراغ ندارم که هرگز در ایران چنین مراسمی در تشییع يك شخصیت اجتماعی و فرهنگی رخ داده باشد. البته بطور خصوصی، حزبی و سازمانی رخ داده است. تشییع جنازه شهدای سال های اول روی کار آمدن خمینی که در بهشت زهرا و غیره صورت می گرفت با شعارهای کمونیستی هم همراه بود، اما این تشییع جنازه شاملو با بعد عمومی اش به نظر می رسد سنگ بنای آیین اجتماعی سکولاری باشد که جامعه ما بدان نیازمند است. این همان شکوه هنر و زندگی شاملو است که مرگ او را نیز پایه گذار امر باشکوه دیگری کرده است. شاملو چنان مرزهای اندیشه و هنر و آثار خود را محکم ترسیم کرده بود و هیچ جایی برای انگشت و دخالت باقی نگذاشته بود که رژیم با همه وقاحت خود نتوانست با وی مانند بزرگان دیگری چون نیما و اخوان رفتار کند. این مراسم تشییع لائیک نشان داد که اگر کار به مردم واگذار شود راه خود را به خوبی بلدند.

در پایان به این نکته اشاره می کنم که در برخی گزارش ها که از مراسم تشییع شاملو پخش شده گفته اند که «این تجمع بزرگ به خاطر فرهنگ، نه به خاطر سیاست تشکیل شد». باشد، چه باک؟ این حوزه ها از هم قابل تفکیک اند. اما در کشوری که از روسری زنان و آستین مردان تا ترور نویسندگان سیاسی ست، آیا می توان تصور کرد که تشییع جنازه ای با حد اقل ۱۰ هزار نفر، آنهم لائیک و بدون شعار لا اله الا الله و قرائت قرآن، در بزرگداشت شاعری ممنوع مثل شاملو، سیاسی نباشد؟ اگر تجمع سیاسی به معنای حمایت یا ضدیت با گروه معینی باشد، درست است، اما بدون آنکه تعمدی در سیاسی تلقی کردن این تجمع داشته باشیم می توانیم بگوییم که این تجمع پیشرو و لائیک همانقدر با متانت سیاسی همراه بود که خود شاملو. (سپیدار ۴ اوت ۲۰۰۰).